واژه‌ی «ضعف» از دیدگاه فقه اللغة

- مادهٔ «ضعف»، مادهای دارای معانی ضد: ازدیاد و ضعف
- وجود دو اصل در مادهٔ «ضعف» در مقاییس
- وجود دو اصل در مادهٔ «ضعف» در التحقیق
- فطرت بشر در به کارگیری کلمات ثنایی

مادهٔ «ضعف»، مادهای دارای معانی ضد: ازدیاد و ضعف

ظاهراً در جلسهٔ قبل این را گفتم که کلمهٔ «ضعف» یکی از موارد بسیار پر فایده در فقه اللغة است. چرا؟؛ بهخاطر اینکه طرفین معنای آن کاربرد زیادی دارد: یکی «ضعف» است که بهمعنای چند برابر شدن است. یکی «ضَعف» است که بهمعنای فتور و کم شدن است. کاربرد هر دوی آنها زیاد است. در قرآن کریم هر دوی آنها چندبار آمده است. «يُضَٰعِفُ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِ»[1] «لَهُمۡ جَزَآءُ ٱلضِّعۡفِ»[2]. چقدر «ضعف» به کار رفته است. «ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٖ»[3]. تنها در قرآن کریم چقدر این دو به کار رفته است. معنای آنها هم با هم جور در نمیآید. یعنی ضد هم هستند. اگر الآن عدهای باشد و کسی بگوید: «ضعفکم اللّه»! شما چه معنایی میکنید؟ یعنی خدا شما را ضعیف کند ای زیادتان کند؟ «تضعیف» کدام است؟ تنصیف، و تضعیف و ... . کدام است؟ هر دو آنها است. باید با قرینه بفهمیم. باید با قرینه بفهمیم که «ضعّفه»، تضعیف بهمعنای زیاد کردن است ای کم کردن. یعنی لغت اینقدر محل ابتلا است. لذا باید راجع به آن فکر کنیم و حرف بزنیم. من از کتاب التحقیق بخوانم. البته چون حرف عین، مفصل است، کل جلد هشتم را برای عین گذاشتهاند و غین و ... را در جلد هفتم جلوتر آوردهاند. توضیح هم دادهاند. چون می خواستهٔ چاپ شود. الآن در چاپ جدید التحقیق به چه صورت است، نمیدانم. لذا آدرسی که میدهم برای اولین چاپ است. چون میدانید مرحوم آقای مصطفوی شش جلد را با دست خط خودشان نوشتهاند. به خط خودشان است. فرمودهاند اینها سخت است، تایپ میکنند و اشتباه میکنند. لذا با خط خودشان نوشتهاند و چاپ کردهاند. جلد هفتم را نمیدانم چرا ننوشتند. شاید سنشان بالا رفته است و ... . یادم نیست توضیح دادهاند یا نه. از جلد هفتم به بعد با تایپ و حروف چینی چاپ شده است، نه با دست خط. ظاهراً بعداً که چاپ کردهاند، جلد یک تا شش، همینطور است. تایپ شده است. در نرمافزار هم هست.

---

[1]. الاحزاب، آیهی ۳۰.

[2]. سبأ، آیهی ۳۷.

[3]. الروم، آیهی ۵۴.

وجود دو اصل در مادهی «ضعف» در مقاییس

فرمایش ایشان این است: خوب دقت کنید. مادهی «ضَعف» را ابتدا از مقاییس نقل میکنند، بعد خودشان آن را به یک معنا بر میگردانند. میگویند مقاییس در مادهی ضعف گفته است: «ضعف، اصلان متبایناناِن». ابنفارس متخصص کار اشتقاق کبیر است. اشتقاق کبیر بهمعنای اول. کبیر و اکبر و ... . مطالبی که سر جای خودش عرض کردم. او میخواهد یک معنا ارائه بدهد، ولی میگوید اینجا نمیشود. اول کتابش هم گفته است که من تکلف نمیکنم؛ اگر یک مادهی لغوی دو معنا دارد، چرا زور بزنم این دو را به یکی برگردانم. چون به این صورت است، میگوید: «اصلان متبایناناِن». «ضعف» به این صورت است، دو اصل دارد. یکی از آنها «احدهما یدلّ علی خلاف القوة»؛ ضعف، خلاف قوه است. «و الآخر أن یزاد الشیء مثله»؛ دو برابر شود. یکی چیزی دو برابر شود. اینها اصلان میگوید. «و الاول الضَعف و الضُعف، خلاف قوة». دومین آن هم «اضعفت اضعافا، ضعّفت تضعیفا، ضاعفته مضاعفتا، و هو أن یزاد علی اصل الشیء فیجعل مثلین او اکثر».

وجود دو اصل در مادهی «ضعف» در التحقیق

میدانید که سبک مرحوم آقای مصطفوی در التحقیق این است که یک مادهی لغوی را به یک معنا بر میگردانند. کتابی است که برای خودشان زحمت کشیدهاند. از اول تا آخر کتاب من یک مورد پیدا نکردهام که از این مبنا دست برداشته باشند. در مقدمه هم این را گفتهاند، در این محکم هستند که یک واژه و یک مادهی لغوی یک معنا داشته باشد، نه بیشتر.

شاگرد: مواردی هم هست که میگویید یکی از آنها سریانی است و دیگری ... .

استاد: یکی از مواردش همینجا است. در ما نحن فیه نتوانستند این دو را به یک معنا برگردانند. «ضَعف، خلاف القوة» است، «ضعف» هم بهمعنای دو برابر شدن است. فرمودهاند: و التحقیق ... .

ایشان همان «ضَعف» را گرفتهاند.

> **«و التحقيق**
>
> **أنّ الأصل الواحد في المادة: هو ما يقابل القوة. و قد سبق في- رخو: الفرق بينها و بين مترادفاتها. و هو أعم من أن يكون في مادي أو معنوي ... و أما الضعف و المضاعفة: فهذه المادة مأخوذة من عبرية، و قريبة منها في الأرامية. مع مناسبة بين المفهومين بعلاقة التقابل، فانّ التضاعف هو حصول قوة في مقابل الضعف»**[1].

«و اما الضعف و المضاعفه، فهذه المادة ماخوذة من عبرية»؛ «ضعف» اصلاً عربی نیست. ماخوذ از زبان عبری در قرن ششم است. بعد فرمودند: **«و قريبة منها في الآرامية»؛** ضعف در لغت آرامی هم به این معنا است. آرامیها بعد از فینیقیها بودهاند. اول فینیقیها بودهاند. فینیقیهایی که در همان کنعان بودند، بعد هم آرامیها بودند. اینجور در حافظهام هست. از نظر حروف الفبا، پیدایش و ترتیب زبانها، اول فینیقی -کنعانی- بود، بعد از آن، آرامیها بودند و بعد هم نبطی بود.

«مع مناسبة بين المفهومين بعلاقة التقابل»؛ میگویند: بین «ضعف» عربی و «ضَعف» عربی یک تقابلی هست. از اینجا است که **«حصول قوة في مقابل الضعف»**؛ در مقابل ضعف، قوت میآید. این مقابله در آن برقرار است. مطالب دیگری هم میگویند، چون وقت گذشت، نشد ادامه بدهم.

[1]. علامه مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۳۱.

فطرت بشر در به کارگیری کلمات ثانیی

دیدی که در مقایسی ایشان دو تا گرفتند. سایر موارد را هم در جلسه‌ی قبل گفتم. لغت مهمی است. چیزی که می خواهم به عنوان احتمال مطرح کنم و روی آن فکر کنید، این است: لغت یک فن بسیار لطیف، شریف، پر فایده و در عین حال غامض است؛ فقه اللغه. این فقه اللغه‌ی عربی را وقتی پیجویی می‌کنید، به کل زبان‌های بشر مربوط می‌شود. حتی بحث‌های دقیق لغوی بر دسته بندی‌های اروپایی، هندو و سامی و ... باز سیطره پیدا می کند. قبلا عرض کرده بودم اما باید قواعدی که در لغت اعمال شده است را، کشف کنیم. قواعد چه چیزی؟؛ قواعد زبانی که به صورت چراغ خاموش در بستر جامعه جلو رفته است. کار در دست مردم بوده است و زبان را به کار می بردند، در بستر جامعه یک حیاتی داشته است. قاموس‌های لغوی نوشته می‌شده است، کتاب‌های صرف و نحو و گرامرهای زبانی نوشته می‌شده است، ولی او خودش داشت مسیر خودش را ادامه می‌داد. لذا ما می توانیم قواعدی که ریشه‌ای هستند و قواعدی که در بستر جامعه إعمال خود عرف بوده و کم کم بازتابی در بدنه‌ی زبان داشته، کشف کنیم. وقتی این قواعد را کشف کنیم، خیلی راحت جلو می رویم.

یکی از چیزهایی که قبلا عرض کرده بودم را می خواهم به عنوان احتمال عرض کنم. در کتاب المعجم الاشتقاقی المؤصل، حسن جبل حرف‌هایی دارد. مجموع اینهایی که دیدم، من را خیلی قانع نکرد. ممکن است شما خوب آنها را سر برسانید و برای بنده هم توضیح دهید. تا اندازه‌ای که بنده مراجعه کردم، نشد! چیزی که الان منظور من است، این است که می‌خواهم در لغت یک قاعده‌ای را عرض کنم. اگر بتوانیم مواردی را با آن حل کنید، روشن می‌شود.

یک قاعده‌ای که قبلا عرض کرده بودم، این بود: در فضای زبان‌ها، این احتمال قوی است، که اصل پیدایش زبان که خداوند متعال به فطرت بشر داده است، از واژه‌های ثنایی بوده است. یعنی بشر در ابتدا هر چه کلمات، واژه‌ها، حروف و اسماء و افعال داشته است، ثنایی بوده است؛ نه ثلاثی و رباعی. بعدا وقتی صحبت می‌کرده است، آن ثنایی‌ها را با هم ترکیب می‌کرده است. پیشوند، پسوند را ترکیب می‌کرده است. یعنی زبان‌ها از ترکیب آن ثنایی‌های اولیه درست شده است. این را مکرر عرض کرده‌ام. این قاعده از رباعی‌ها به ذهنم آمد. مثل «زلزل». همه زلزله را شنیده‌اید. ذهن من جذب شد و بعد دیدم مفصل بوده است. خیال می کنید که «زلزل» تکرار «زل» است. «زل» یعنی لغزید. مثل پایش می‌لغزد. حال می‌خواستند بگویند نه این که فقط لیز خورد، رفت و برگشت؛ «زل زل». یعنی دو بار لغزش داشت. این به ذهنم طبیعی آمد. بعد دیدم لغوی‌ین مفصل گفته‌اند. «زحزح»؛ زح زح. «دمدم»؛ دم دم. رباعی‌هایی که تکرار است. اینها برای خودش یک فصل مفصلی دارد که جذاب است. رباعی‌هایی که تکرار فعل نیستند. مثل «دحرج». ذهن ما به دنبال اینها بلند شد. «دح» و «رج». چقدر با معنای ترکیبی این دو مناسب است. «دحرج» به معنای غلطاندن است. «دح» به معنای این است که گویا چیزی را هل بدهید و بیاندازید، بعد «رج» است. «دحرج» یعنی غلطاندش. غلطاندن یک چیزی ترکیبی از همان است. از اینجا بود که ذهن سراغ این رفت که ثلاثی‌ها را چه کار کنیم. ابن‌جنی و دیگران می‌گویند: در زبان عربی، کلا، با فعل ثلاثی روبه‌رو هستیم. حتی در ضوابط زبان، ثنایی‌ها را به ثلاثی بر می‌گردانیم. «مدّ» را می‌گوییم «مدد» است. می‌گوییم سه حرفی است. همه‌ی آنها را به ثلاثی بر می‌گردانیم. ما ثلاثی محور هستیم. می گوییم کمتر آن را در فقه ندارید. در اینجا یک فضای دیگری به پا می‌شود.